

آموزش سواد رسانه‌ای با رویکرد شناختی

یاسمن شوملا حسین

استفاده می‌کردند؛ در حالی که استاد دانشجویان را راهنمایی می‌کرد و سؤالات اولیه را می‌پرسید. بعد از گذراندن این فرایند، تغییراتی در باور دانشجویان و استاد مربوطه درباره یادگیری و آموزش ایجاد شد. این‌ها نشان‌دهنده اهمیت آگاهی نسبت به نقش دانش‌آموز در فرایند تدریس - یادگیری و ضرورت کمک‌معلم به رشد شناختی دانش‌آموز است؛ به جای آنکه معلم فقط بر برنامه درسی تأکید کند و انتظار داشته باشد رشد شناختی بدون کمک او حاصل گردد. چنین تغییراتی در ادراک معلمان، که طی آموزش‌هایی از قبیل آموزش‌های قبل از خدمت صورت می‌گیرد، ممکن است به آن‌ها کمک کند که نقش خود را به‌عنوان معلمان کلاس‌های آینده استحکام بخشند و به جای حفظ باورهای پیشین، تغییرات لازم را در

به‌عنوان یک معلم، شاید بارها حس کرده باشید روشی که برای تدریس در پیش گرفته‌اید. به اندازه کافی مؤثر واقع نشده است. مخصوصاً اگر درسی را تدریس می‌کنید که هدف آن بهبود بخشیدن به سبک زندگی دانش‌آموزان است. استادان متعدد برای رفع این مشکل تلاش‌ها و تحقیقات فراوانی انجام داده‌اند. در این میان، رویکردی که بسیار مؤثر واقع شده، رویکرد آموزش و پرورش شناختی است. برای مثال، لاندبرگ و فاوور (۱۹۹۴) تلاش کردند رشد شناختی دانشجویان کلاس روان‌شناسی تربیتی را که در آن از مباحثه برای افزایش آگاهی شناختی آن‌ها استفاده می‌شد، توسعه دهند. آن‌ها از گروه کوچک مباحثه و بسیاری از راهبردها مثل مباحثه، پرسش، استدلال و بازتاب فکری

جهت تربیت شناختی به وجود آورند.

تأثیرات مثبت انتخاب این رویکرد در روند آموزشی، در تدریس علمی چون سوادسازانه‌های بسیار مشهود است. طبق یک تعریف کلی، سوادسازانه‌های مجموعه‌ای از چشم‌اندازهاست که ما به‌طور فعالانه برای قرار گرفتن در عرض رسانه از آن‌ها بهره‌برداری می‌کنیم تا معنای پیام‌هایی را که با آن‌ها مواجه می‌شویم، تفسیر کنیم.

شروع تدریس یک علم در قالب مجموعه‌ای از تعریف‌ها، پایه‌های آشنایی با آن علم را بنا می‌کند. اما برای تبدیل آن به سواد و مهارت، باید درک مفاهیمش در دانش‌آموز شکل بگیرد، اما این درک یا شناخت چگونه پدید می‌آید؟ اهمیت انتخاب رویکرد شناختی در سوادسازانه‌های هم در همین مرحله نمود پیدا می‌کند.

جیمز پاتر که یکی از اصلی‌ترین نظریه‌پردازان حوزه سوادسازانه‌های است، تلاش می‌کند شدت و اولویت نیاز به «تئوری شناختی سوادسازانه‌های» را بیان کند. او دیدگاه خود را بر دو اصل مبتنی می‌داند:

۱. «فرد» همواره در اولویت است (ابزارها و عوامل دیگر در مرحله ثانوی قرار می‌گیرند).

۲. «شناخت» از اهمیت بسزایی برخوردار است. وی معتقد است تغییرات در رفتار براساس شناخت حاصل می‌شوند (Potter, 2004:266).

با وجود تأکید جیمز پاتر بر جایگاه فرد و اولویتش، گاهی در واقعیت، این مسئله کاملاً معکوس به نظر می‌آید.

با روی کار آمدن علوم جدید و کشف حقایق مربوط به آن‌ها، این علوم آن‌قدر قدرتمند می‌شوند که انسان به تدریج از آن‌ها بت می‌سازد و احاطه بر آن‌ها را ناممکن می‌شمارد.

یکی از مهم‌ترین مراحل که دانش‌آموز باید در روند رشد خود طی کند، کسب تجربه است و تجربه از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر یادگیری است. اگر علوم فقط در قالب نظری ارائه شوند و دانش‌آموز خودش با مفاهیم درگیر نشود و فعالانه جست‌وجویشان نکند، تجربه‌ای صورت نگرفته و یادگیری ناقص می‌ماند.

اگر تجربه نباشد و شناخت صورت نگیرد، دانش‌آموز نسبت به علم احساس ضعف می‌کند، ولی اگر آن را تجربه کند، به «دانش» که قدرت حقیقی نسبت به علم است دست می‌یابد و احساس رضایت می‌کند.

همچنین سعی می‌کند حال خوبی را که از آن تجارب به دست آورده است، دائماً در زندگی روزمره‌اش احساس کند. برای همین، آموخته‌هایش را در زندگی نیز به کار می‌برد.

با توجه به اینکه در عصر حاضر افراد به سرعت به سمت جهانی شدن سوق داده می‌شوند و رسانه‌ها مهم‌ترین نقش

را در این زمینه ایفا می‌کنند، بسیار مهم است که آموزش سوادسازانه‌های در زمان مناسب و به نحوی مؤثر صورت پذیرد. به همین دلیل است که جیمز پاتر تأکید دارد با رویکرد شناختی به این پدیده تفکر کنیم و سوادسازانه‌های را ابزاری بدانیم که معیار سنجیدن درستی و نادرستی معانی ارسال شده توسط رسانه‌ها را در اختیار ما قرار می‌دهد.

آموزش سوادسازانه‌های باید به نحوی صورت گیرد که دانش‌آموز و قابلیت‌های او را در جهت انتخاب درست و تفسیر منطقی ارتقا بخشد. درواقع، برای بیان مسائلی که تدریسشان در قالب نظری خسته‌کننده و کم‌اثر است باید الگوی جدیدی پیدا کرد.

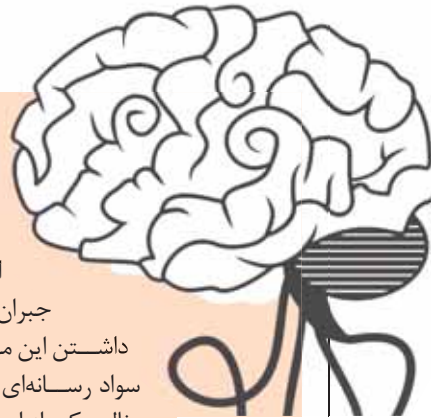
مثلاً برای بیان این مسئله که بازی‌های خشونت‌بار رایانه‌های کودک را مجاز می‌کنند و بلوغ اخلاقی او را به تعویق می‌اندازند، راه‌های بسیاری وجود دارد. می‌توانیم واژه‌های درون‌گزاره را تعریف کنیم، جمله را در قالب تأکیدی بیان کنیم و اعلام داریم که با توجه به این حقیقت، نباید به کودکان اجازه دهیم بیش از حد معمول وقت خود را صرف بازی رایانه‌ای خشن کنند؛ زیرا به این ترتیب، آمار خشونت هم بالا می‌رود.

علاوه بر این، می‌توانیم روش دیگری در پیش بگیریم. مثلاً قبل از بیان اینکه ماجرا از چه قرار است و پیش از اینکه با بیان گزاره تکلیف درستی یا نادرستی درگیری با خشونت را روشن کنیم، تدریس خود را با آوردن مثال‌های متنوع در همین زمینه آغاز کنیم. از فیلم‌های کوتاهی که تأثیرشان در ذهن دانش‌آموز ماندگارتر است استفاده کنیم، کلاس را در قالب پرسش و پاسخ جلو ببریم و یا حتی تجربه شغلی دانش‌آموزان در این‌باره را جویا شویم و ...

بدین ترتیب، دانش‌آموز متوجه هدف و موضوع بحث می‌شود و همچنین خودش به‌طور فعالانه به قضاوت درستی درباره آن دست پیدا می‌کند. از همه مهم‌تر اینکه او هرگز نتیجه این تجربه را که خودش به آن رسیده است، فراموش نخواهد کرد. درواقع، خوب است دانش‌آموز در روند یادگیری با انتخاب‌های متعددی مواجه شود و با توجه به ارزش‌های درونی‌اش، فعالانه گزینشی انجام دهد.

باید سعی کنیم پس از اتمام تحصیل در قالب یک انسان خودآگاه بارآمده باشد. مهارت خودآگاهی از مهم‌ترین مهارت‌هایی است که موجب پیشرفت کیفیت زندگی انسان می‌گردد. خودآگاهی زمانی به اوج می‌رسد که انسان نسبت به هر چهار بعد وجودی‌اش (یعنی بعد معنوی، اجتماعی، روانی و جسمانی) شناخت کافی را پیدا کرده باشد. ارزش‌های خود را بشناسد و

**خوب است
دانش‌آموز در
روند یادگیری
با انتخاب‌های
متعددی مواجه
شود و با توجه
به ارزش‌های
درونی‌اش، فعالانه
گزینشی انجام
دهد**



افرادی که از سواد رسانه‌ای برخوردار نیستند، در واقع هیچ انتخابی ندارند. آن‌ها مجبور هستند به رسانه‌ها اجازه اتخاذ انتخاب را بدهند. رسانه‌ها به ما حق انتخاب می‌دهند اما دامنه گزینیهایی که مقابل ما می‌گذارند محدود به اهداف خودشان می‌باشد نه اهداف ما

چهارچوبی شخصی برای خودش قائل باشد. بداند نقاط ضعف و نقاط قوتی دارد که باید با استفاده از نقاط قوتش در راستای جبران نقاط ضعفش تلاش کند.

داشتن این مهارت برای دستیابی به هدف سواد رسانه‌ای بسیار ضروری است. برای مثال: یکی از اجزای ایدئولوژیکی در رسانه‌ها (به‌خصوص در محصولات سرگرم‌کننده و پیام‌های تجاری) ارائه شخصیت‌های شدیداً جذاب است براساس مفهوم بسیار سبک‌وار و محدود که بر جوانی و یک نوع بدن ورزشی لاغر تمرکز می‌کند که دستیابی به آن برای بسیاری از مردم ناممکن است. مثلاً عروسک باربی، که در واقع عاملی مؤثر بر روی خلق روانی کودکان شناخته شده است. باربی تأثیرات مخرب بسیاری دارد، از جمله اینکه کودک را دچار بلوغ زودرس جنسی می‌کند، باربی به کودک می‌آموزد خواسته جامعه از یک زن، داشتن اندام زیبا، صورتی همواره جوان و خندان، پوشش تجملاتی و... است که او نه باردار می‌شود و نه پیر می‌شود. کودک با این تفکر بزرگ می‌شود و در نوجوانی و جوانی جهت تلاش برای جذاب‌تر ساختن خودش، درگیر اختلالات غذایی و عمل‌های جراحی می‌شود. اگر آموزش نبینند و این مشکل برطرف نشود، مادران جامعه آینده با همین تفکر غلط به بزرگ کردن کودکانشان ادامه می‌دهند. معمولاً وقتی انسان از تأثیراتی

که رسانه بر روی زندگی‌اش گذاشته مطلع می‌شود، عصبانی می‌شود. اما دیدگاه پاتر در این خصوص، مقابله با پذیرش این ایدئولوژی است و در واقع نپذیرفتن آن، جایگزین کردن آن با اهداف خودشان و بعد از آن جست‌وجوی بسیاری از چیزهایی که با توجه به اهدافشان در رسانه ارائه می‌شود؛ به عبارتی در پایان آن‌ها در جایگاهی کاربردی‌تر برای زندگی‌شان قرار می‌گیرند و در واقع بعد از عصبانیت، شادمان خواهند شد و از رسانه‌ها جهت پیدا کردن مطالبی برای حمایت دیدگاهشان از جهان، استفاده می‌کنند. این توانمندسازی به آن‌ها کمک می‌کند که شاد زندگی کنند. (Potter, 2004: 58).

جیمز پاتر اساسی‌ترین اصول راهنمایی در دیدگاه شناختی‌اش را، ارتقای افراد جهت اتخاذ انتخاب‌ها و تفاسیر می‌داند. در واقع

او معتقد است نکته اصلی در انتخاب‌ها و تفاسیر نهفته نیستند، بلکه نکته اصلی در کسی است که آن‌ها را ایجاد می‌کند. یعنی هدف این نیست که تفاسیر با معانی انتقالی توسط رسانه‌ها مشابه نباشند، هدف آن است که فرد آگاهانه این انتخاب و تفسیر را انجام دهد.

افرادی که از سواد رسانه‌ای برخوردارند، انتخاب‌ها و تفاسیرشان را خودشان ایجاد می‌کنند. آن‌ها با اولین بررسی، به دامنه وسیعی از انتخاب‌ها روبه‌رو شوند، سپس برای اتخاذ تصمیم از ساختارهای دانش شخصی و شفاف استفاده می‌کنند و در نهایت گزینه‌ای که بهترین تلاقی را با اهدافشان دارد، انتخاب می‌کنند.

افرادی که از سواد رسانه‌ای برخوردار نیستند، در واقع هیچ انتخابی ندارند. آن‌ها مجبور هستند به رسانه‌ها اجازه اتخاذ انتخاب را بدهند.

رسانه‌ها به ما حق انتخاب می‌دهند اما دامنه گزینیهایی که مقابل ما می‌گذارند محدود به اهداف خودشان می‌باشد نه اهداف ما.

پاتر در جواب نگاه انتقادی مخاطبان منتقد برای بررسی ایدئولوژی رسانه‌ها و نپذیرفتن آن‌ها بیان می‌کند که هدف رد ایدئولوژی نیست، در واقع آن است که به افراد این امکان داده شود تا قسمتی از ایدئولوژی که برایشان اساسی است را درک کرده و دیدگاه‌های غیرضروری را جدا کنند. به عبارتی انتخاب باید باعث ارتقاء فرد باشد.

نپذیرفتن ناآگاهانه ایدئولوژی رسانه‌ها بهتر از پذیرفتن ناآگاهانه آن‌ها نیست. آگاهی باید ایجاد شود و مورد استفاده قرار گیرد. (Potter, 2004: 58).

آموزش در این راستا نیز باید در جهت آگاهی صورت بگیرد. درست است که کار آسانی نیست اما برنامه‌ریزی برای آن، در سهولت بخشیدن به مراحلش کمک خواهد کرد.

دانش‌آموز باید این توانایی را کسب کند که در هنگام برقراری ارتباط با عامل رسانه‌ای، نسبت به جایگاه آن عامل به‌عنوان فرستنده پیام، معنایی که انتقال داده می‌شود، خود فرد که گیرنده پیام است و ارزش‌ها و اهدافش آگاهی داشته باشد و براساس همین آگاهی‌ها انتخابش را انجام دهد. جایگاه شما به‌عنوان یک معلم به شما این وظیفه را محول می‌کند که آگاهی لازم را در دانش‌آموز خود به وجود آورید؛ تنها در این صورت است که ریشه‌های شناخت در او شکل می‌گیرد.

* منابع

1. دکتر کمال خرازی، آموزش و پرورش شناختی، ۱۳۸۷-۱۳۸۶.
2. Potter, WJames. The theory of Media literacy A cognitive Approach. London: Sage, 2004.